

پایان علوم انسانی

تاریخ شفاهنی مطبوعات ایران

● گفتگو با نعمت‌الله جهانبانویی (مدیر مجله فردوسی)
به کوشش: سیدفرید قاسمی و علی دهباشی

مطبوعات ایران (۳)

گفت و گو با نعمت‌الله جهانبنابویی مدیر مجله فردوسی

به کوشش: سید فرید قاسمی و علی دهباشی

با همکاری طوبی ساطعی

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد. بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد.

بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار». / بخارا، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.
۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا». / بخارا، ش ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ - ۲۳۸.
۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهانبنابویی». / بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص - .
۴. «گفت و گو با ایرج افشار». / بخارا، ش ۲۱، آذر و دی ۱۳۸۰، صص - .
۵. «گفت و گو با علی بهزادی». / بخارا، ش ۲۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۰، صص - .
۶. «گفت و گو با مسعود برزین». / بخارا، ش ۲۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، صص - .



● نعمت‌الله جهانبنویی (عکس از طوبی ساطعی)

آقای جهانبنویی با سپاس از این که به این گفت و گو رضایت دادید، لطفاً از بدو تولد شروع کنید.

من متولد سال ۱۳۰۱ در شهر تهران هستم. ۷ ساله بودم که پدرم را از دست دادم و من ماندم و مادر و دو خواهرم. ۴ سال ابتدایی را در مدرسه بصیرت درس خواندم اما به علت اوضاع نابسامان مالی ترک تحصیل کردم. آموزشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی یکی از دوستان پدرم، به نام آخوند سهیلی در آن موقع به من گفت که «عصرها یک ساعت من به تو دروس مدرسه را آموزش می‌دهم».

در همسایگی محل سکونت من دوستی داشتیم به نام استاد محمد، این استاد محمد یک کارگاه مختصر آهنگری داشت دست مرا گرفت و برد در دروازه دولت کارخانه تختخواب سازی بدر و من در آنجا مشغول به کار شدم، من در طفولیت از نظر جسمی قوی بودم به طوری که لوله‌های آهنی روسی بسیار ضخیم را با اهر آهنی دستی برش می‌دادم. روزی امیر شرفی بدر صاحب آن مؤسسه به مسئول کارخانه گفت: «این کارگر را برای انجام کار به فروشگاه تختخواب سازی بدر منتقل کنید»، من در مغازه تختخواب‌ها را تمیز می‌کردم و این کار سالها همچنان ادامه پیدا کرد و عصرها هم من فرصت داشتم که برای ادامه درس نزد «آخوند سهیلی» بروم و به طوری در مغازه خود را نشان دادم که پس از چند سال شادروان امیر شرفی بدر کلیه اختیارات مغازه اعم از مالی و غیرمالی را به من سپرد.

جنگ جهانی دوم شروع شده بود و من هم مانند میلیون‌ها انسان تحت ستم خوشحال بودم که آلمانها تا دروازه استالینگراد پیشروی کرده‌اند!!

در همین حال به خدمت سربازی احضار شدم و پس از سه ماه تمرین نظامی مرا به دفتر ستاد لشکر در خیابان پهلوی آن روز محل سابق اصلاح نژاد و پرورش اسب منتقل کردند. فرمانده لشکر افسر شیک‌پوش سرتیپ معتزلی بود لذا من هم از این شیک‌پوشی بی‌بهره نبودم، لباسهای تمیز سربازی می‌پوشیدم و عصرها بعد از تعطیلی ستاد لشکر پیاده به خانه‌ام سر پل امیربهدار امیریه می‌رفتم و حالا بعد از شصت سال دیدم که متأسفانه در ستون نیمه پنهان یکی از روزنامه‌های عصر تهران نوشته‌اند «جهانبانویی ژاندارم بوده» و بسیار دلگیر شدم که چطور یک پژوهشگر در یک روزنامه صاحب نام که از بیت‌المال تغذیه می‌شود می‌تواند به این صراحت دروغ بنویسد؟ دلم بسیار شکست...

آقای جهانبانویی، قبل و بعد از سربازی کجا تحصیل کرده‌اید و چه مدرکی دارید؟
من صبحها کار می‌کردم و عصرها به کلاس آخوند سهیلی می‌رفتم. بعد از مرگ او هم به کلاسهای آزاد رفتم و مدرک نگرفتم.

۱۸۰

گویا روزنامه‌نگاری را پس از سربازی و با روزنامه اقدام به مدیریت عباس خلیلی شروع کرده‌اید؟

پس از سربازی من به روزنامه اقدام - که محل آن در خیابان رفاهی بود - رفتم و مدت ۵ سال در روزنامه اقدام که مدیرش عباس خلیلی پدر سیمین بهبهانی بود، مشغول به کار شدم.

با چه پیش زمینه ذهنی وارد دنیای مطبوعات شدید؟

هیچ پیش زمینه ذهنی نداشتم. جوان بودم و بی کار می‌گشتم. این دروغ است که بگویم با یک برنامه‌ریزی صحیح و با اندیشه‌ای وارد کار روزنامه‌نگاری شدم. اما با اشتغال در روزنامه اقدام فهمیدم که برای شروع زندگی کاری روزنامه‌نگاری کار خوبی است. به همین علت بود که در اقدام کار می‌کردم و از صبح تا شب در این فکر بودم که چگونه یک تشکیلات مستقل مطبوعاتی راه‌اندازی کنم.

چطور شد که تشکیلات آقای وثیقی مدیر تئاتر فردوسی را برای اجرای فکر خود انتخاب کردید؟



من گاهی که برای دیدن برنامه‌های تئاتر فردوسی می‌رفتم آقای وثیقی را در آنجا می‌دیدم. چون بیشتر اعضای تئاتر فردوسی عضو حزب توده بودند، دولت وثیقی را خیلی اذیت می‌کرد. از طرف دیگر تئاتر دهقان (تهران) - رقیب او نیز - مجله‌ای داشت به نام تهران مصور که بسیاری از کارهای خود را به وسیله این مجله به پیش می‌برد. من موقع را مناسب دیدم و پیشنهاد خود را با وثیقی - که خود او نیز تا حدودی در این اندیشه بود - در میان گذاردم.

از شرط و قرارها و اقدامات اولیه برای راه‌اندازی مجله بگویید.

وثیقی (صاحب تئاتر فردوسی) تاجر بود و من اول شرطی که با او کردم این بود که در مشی سیاسی مجله دخالت نکند. به او پیشنهاد دادم خودش صاحب امتیاز، من مدیر مسئول و فرج‌الله نوحی - از روزنامه‌نگاران شاغل در اقدام که در آنجا با او آشنا شدم و با او صحبت کرده بودم و موافقت کرده بود - سردبیر مجله شود و وثیقی تمام شرایط مرا پذیرفت.

بعد چه کردید؟

به وزارت فرهنگ رفتیم و امتیاز مجله فردوسی را به نام وثیقی گرفتیم. البته این نکته را یادآور شوم که چون سن من مقتضی نبود امتیاز را به نام او گرفتیم. من در آن موقع ۲۸ سال سن

داشتم و یکی از شرایط صدور مجوز حداقل ۳۰ سال سن بود. به هر صورت امتیاز را گرفتیم و وثیقی یکی از اتاق‌های تئاتر فردوسی را که در کوچه فردوسی بود برای انتشار مجله فردوسی در اختیارم گذاشت و به این ترتیب که محمدعلی وثیقی صاحب امتیاز، نعمت‌الله جهانبانویی مدیر مسؤول و فرج‌الله نوحی با عنوان سردبیر مجله فردوسی تعیین شدیم و مجله به راه افتاد.

مجله فردوسی را در خیابان فردوسی، در ساختمان تئاتر فردوسی و در چاپخانه فردوسی منتشر کردید تا نشان بدهید تشکیلات عریض و طویلی دارید؟
بله. واقعاً انتشار مجله با چاپخانه، ساختمان و خیابان همنام اثر مثبتی در افکار عمومی داشت و باعث کسب اعتبار بیشتری شده بود.

و شما نیز از این اعتبار و تشکیلات برای گرفتن آگهی بهره بردید.

بله. وثیقی دو ردیف لژ بالکن تئاتر فردوسی را هر شب در اختیار مجله فردوسی قرار داد و ما اجازه داشتیم هر کس را که می‌خواهیم دعوت کنیم. من دست به ابتکاری زدم و رفتم سراغ صاحبان آگهی، مؤسسه‌های خصوصی و واردکنندگان کالا. در آن روزگار رقابت‌های بازرگانی شدید بود. من و همکارانم کارتهای دعوت را به آنها می‌دادیم و آنان شب برای دیدن نمایش به تئاتر فردوسی می‌آمدند و برنامه را می‌دیدند. پذیرایی مختصری از آنها به عمل می‌آوردیم و بعد برای گرفتن آگهی به سراغشان می‌رفتیم. کمتر کسی بود که به ما جواب نه بدهد.

درآمدهای مجله از راه آگهی جوابگوی هزینه‌ها بود.

بله. من رقمی در دفترم دارم که فقط ما از بابت چاپ آگهی یک نمک طبی بیش از ۱۳۰ هزار تومان - آن موقع - پول دریافت کرده‌ایم.

از دیگر بهره برداری‌هایی که از لژ بالکن تئاتر فردوسی کرده‌اید، بگویید.

ما برای این که خوانندگان بیشتری جلب کنیم، در مجله شماره‌هایی گذاشتیم و اعلام کردیم هر کس شماره‌اش با رقم فلان ختم می‌شود بیاید و یک بلیت تئاتر بگیرد که این ابتکار نیز با استقبال رو به رو شد. این اقدام هم برای مجله فردوسی استفاده داشت و هم برای تئاتر فردوسی. چون هر کس که از ما بلیت دریافت می‌کرد مجبور بود با زنش، فرزندش، برادرش، خواهرش، دوستش و به طور کلی با یک نفر دیگر به تئاتر بیاید. در نتیجه اگر ما ۲۵۰ کارت در اختیار خوانندگان مجله می‌گذاشتیم، سر هفته تئاتر فردوسی هم ۲۵۰ بلیت اضافه می‌فروخت. من به



● ادای احترام به قبر سرباز گمنام در استالینگراد

۱۸۳

هدفهای خود رسیده بودم و وثیقی نیز استفاده خودش را از مجله بُرد و دیگر رقبایش برای او مزاحمت ایجاد نمی‌کردند و او از مجله همین را می‌خواست که پشتیبان تئاترش باشد.

چطور شد که از وثیقی جدا شدید؟

چون تئاتر فردوسی به مرور زمان از رونق افتاد، وثیقی تصمیمات جدیدی گرفت. ما هم وضعمان رو به راه شده بود و می‌توانستیم مستقل مجله را منتشر کنیم. به او پیشنهاد کردیم که جدا شویم و او هم قبول کرد. من طبق قرار داد محضری امتیاز فردوسی را از او گرفتم ولی چون سنم مقتضی نبود موقتاً به مدت شش ماه امتیاز به نام اشرف خواهرم بود.

در همان موقع بود که سردبیر فردوسی تغییر کرد.

بله، متأسفانه در دومین ماه کار مستقل، نوحی سردبیر مجله دچار عارضه سرطان خون شد و بستری گردید. پس از چندی به فرانسه رفت ولی پس از دوازده روز اطلاع یافتیم که فوت کرده - و این در شروع کار برای من ضربه بزرگی بود. همان طور که برای فردوسی - یک نوع حالت گیجی گرفته بودم که حالا بدون نوحی چه کنم؟ با ایرج مستعان که نویسنده جوانی بود و با ما همکاری می‌کرد مذاکره کردم که او در کار مجله نظارت کند و فردوسی مدتی بدون سردبیر و در یک حالت

بلا تکلیفی منتشر شد. چون فردوسی مطابق برنامه و روش ما منتشر نمی‌شد، و نیز داوطلبی برای سردبیری نبود و البته به علت فقر نویسنده مجله زیاد مرا ارضا نمی‌کرد و در کار آن وقفه می‌افتاد. من برای بهتر کردن مجله به هر کس که امکان داشت بتواند کاری کند مراجعه کردم.

از فروغ فرخزاد هم درخواست کمک کردید.

بله.

از کجا با فروغ آشنا شدید.

فروغ خودش به مجله فردوسی آمد و شعرش را برای چاپ به مرحوم نوحی داد و من از آن موقع با فروغ آشنا شدم.

از همکاری فروغ با فردوسی بیشتر بگویید.

در آغاز که فروغ فرخزاد به فردوسی آمد دختر بسیار جوانی بود. او کارش را در مجله فردوسی زمانی شروع کرد و صفحات مختص شعر و ادبیات امروز را مجله فردوسی داشت که این امر در آن روز بی سابقه بود. ما او را تشویق می‌کردیم و همکاریش با فردوسی ادامه داشت تا این که عنایت آمد. عنایت خوشش از فروغ نمی‌آمد و همکاری فروغ بعد از آمدن عنایت قطع شد.

اما آمدن فروغ به فردوسی پای خیلی‌ها را به مجله شما باز کرد.

بله قبول دارم. کارو، رحمانی و بسیاری از شاعران و نویسندگان پس از آمدن فروغ به فردوسی کیش پیدا کردند.

تیراژ (= شمارگان) مجله در آن زمان چقدر بود.

پنج هزار نسخه.

از رقبای فردوسی بگویید.

در آن دوره ما رقبی نداشتیم اما نگاه داشتن خواننده کار دشواری بود. من سعی می‌کردم روش فردوسی که روشنفکران و دانشجویان می‌پسندیدند تغییر نکند. حتی مدتی که مریض شدم، انتشار مجله را متوقف کردم.



با توجه به مدرک تحصیلی تان چه طور صلاحیت شما برای مجله داری به تصویب رسید؟

در زمان نخست وزیری اسدالله علم تصویب نامه‌ای از هیأت دولت گذشت که «روزنامه نگارانی می‌توانند به کار خود ادامه دهند و نشریه منتشر کنند که به کمیسیون مطبوعات وزارت کشور مراجعه و تقاضای امتیاز مجدد بنمایند». اعضای این کمیسیون عبارت بودند از آقایان دکتر نصرت‌الله کاسمی، هاشمی حائری، یک نفر از ساواک و معاون سیاسی و مطبوعاتی وزارت کشور و یک نفر دیگر که نام او را فراموش کرده‌ام و این کمیسیون قرار بر این گذاشته بود که هر صاحب امتیاز مجله یا روزنامه که «پنج مهره سفید» به اتفاق آرا بگیرد می‌تواند نشریه خود را منتشر کند.

من در آن کمیسیون شرکت کردم و پس از سئوالات متعدد اعضای کمیسیون، من «پنج مهره سفید» کسب کردم. در آن زمان ما چهار نفر بودیم که قبول شدیم.

شما دوره آموزش روزنامه نگاری هم دیده‌اید؟

بله. وقتی که من به اتفاق دوستانم انجمن روزنامه نگاران را تأسیس کردیم، دوره روزنامه نگاری را هم دیدیم.

لطفاً دربارهٔ قانون مطبوعات یا به تعبیر شما انجمن روزنامه‌نگاران بیشتر توضیح بدهید.

با دکتر رحمت مصطفوی (مدیر روشنفکر)، دکتر علی بهزادی (مدیر سپید و سیاه)، ابوالفضل مرعشی (مدیر اتحاد ملل و رئیس روابط عمومی دانشگاه)، عبدالکریم طباطبایی (مدیر سالنامه و روزنامه دنیا)، احمد و حمید هاشمی (مدیر و سردبیر اتحاد ملی)، علی اکبر صفی‌پور (مجله امید ایران) و دکتر هوشنگ عسکری (سردبیر فردوسی) که بعداً کنار کشید و مجله خوشه را منتشر کرد، قانون را تشکیل دادیم. همگی این افراد آمدند و عضو قانون مطبوعات شدند و ما در کنار هم فعالیت می‌کردیم.

دکتر مصطفوی ارزش کار من و طباطبایی را درک می‌کرد و به کوشش‌های ما پی می‌برد. او دوست اسدالله علم بود و خواهرزاده سیدضیاءالدین طباطبایی، در دستگاه هم نفوذی داشت. پس از مدتی به وزارت فرهنگ پیشنهاد کرد که دوره‌ای برای روزنامه‌نگاران و پیشرفت آنها بگذارند و گفته بود که «حدود ۶۰ - ۷۰ نفر از خانوادهٔ مطبوعات هستند که استعدادی دارند ولی بلا تکلیفند و احتیاج به شناخت بیشتری در مسائل ژورنالیسم دارند». در زمان ریاست دکتر فرهاد در دانشگاه تهران ابتدا ویلسون و سپس ولارد - در دورهٔ بعدی - آمدند و در مؤسسه روزنامه‌نگاری دانشگاه تهران که تأسیس شده بود تدریس کردند. ما دوره را با موفقیت گذراندیم و مدارکمان را گرفتیم.

دانشگاه تهران به شما مدرک داد؟

بله، نامه‌ای به شمارهٔ ۶۳۸۹ - ۱۰۲ که تاریخ ۵۰/۳/۲۳ را دارد، به این شرح به عنوان «اداره مجله فردوسی» واصل شد:

«به موجب تقاضای مورخ ۱۳۵۰/۳/۲۲ اعلام می‌دارد که طبق گزارش شماره ۵۱/۱۱۳۰ م مورخ ۱۳۴۶/۲/۱۶ دانشکده ادبیات و علوم انسانی آقای نعمت‌الله جهان‌بانویی دارنده شناسنامه ۳۵۹۵۳ صادره از تهران متولد سال ۱۳۰۱ از آغاز سال تحصیلی ۱۳۳۶ - ۱۳۳۵ تا پایان سال تحصیلی ۴۰ - ۱۳۳۹ کلاسهای مقدماتی روزنامه‌نگاری - تکمیلی - فتوژورنالیزم و کلاس تخصصی روزنامه‌نگاری را به پایان رسانید و بر طبق دستور شمارهٔ ۱۸۴۶۲ مورخ ۱۳۴۵/۱۲/۹ شورای مرکزی دانشگاهها و رای ششصد و هفتاد و پنجمین جلسه شورای دانشگاه ارزش تحصیلات وی از نظر استخدام معادل لیسانس می‌باشد. از طرف محمدرضا باطنی مدیر خدمات آموزشی دانشگاه».

مجله فردوسی

روز انتشار ، دوشنبه هر هفته

صاحب امتیاز و مدیر مسوول

نعمت الله جهانبانویی

محل اداره موقت : سازمان چاپ گاز گرافیک

دروازه دولت : خیابان خاقانی

تلفن های چاپخانه ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰

سندوق پستی اختصاصی مجله فردوسی

۱۱۱۵۵۲

چرا انتشار مجله فردوسی را هر از چند گاهی موقتاً متوقف می کردید؟

هر بار دلیل خاصی داشت. گاهی از مسیر و راهش منحرف می شد تعطیلش می کردم. یک بار به علت بیماری حنجره، بار دیگر به دلیل جراحی قلب و نظایر این ها و در هر بار توقف سعی داشتم که مجله تحول پیدا کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایه علمی علوم انسانی

این تعطیل های پیاپی لطمه ای به مجله نمی زد؟

نه خیر. ما فراموش نمی شدیم. آگهی می رسید، تیراژ هم بود و هر بار که از نو شروع می کردیم دوباره آنچه می خواستیم به دست می آمد.

از حقوق نویسندگان هم بگویید.

در فردوسی ما بدعتی در مطبوعات گذاشتیم که صاحبان نشریه ها موظف بودند به نویسندگان بابت مطالبشان پول بدهند. پرداخت های فردوسی باعث شد که نشریات دیگر برای از دست ندادن نویسندگان خود بجنبند. پرداختهای فردوسی حقوق نویسندگان را مطرح کرد. ما در ابتدا هفتگی و بعد ماهانه حقوق نویسندگان را پرداخت می کردیم.

چطور شد که دکتر عسکری از شما جدا شد؟

دکتر عسکری اظهار کرد که می‌خواهد خودش مجله‌ای منتشر کند و چون به مسائل و امور مالی مجله وارد شده بود رفت و امتیاز مجله خوشه را گرفت.

بعد از دکتر عسکری چه کردید؟

بعد از رفتن دکتر عسکری - من دنبال سردبیری می‌گشتم که اهل جار و جنجال نباشد - به دکتر محمود عنایت - که بعدها مدیر مجله نگین شد - برخورد کردم. ایشان مدتها در فردوسی مطلب می‌نوشت و با دکتر عسکری همکاری داشت. با دکتر عنایت که صحبت کردم، متوجه شدم ایشان همانست که من می‌خواهم. کارش اصیل بود و هدف داشت. به همین دلیل به او پیشنهاد سردبیری فردوسی را دادم که پذیرفت و مشغول به کار شد.

در دوره سردبیری دکتر محمود عنایت فردوسی به کلی دگرگون شد.

بله، مطالبش تنوع نداشت و خشک و یکدست ادبی بود. دکتر عنایت ذوق سیاسی دکتر عسکری را نداشت و سنتی فکر می‌کرد و می‌نوشت و مطالب دوره سردبیری او با مطالب دوره سردبیری دکتر عسکری قابل مقایسه نیست. به همین علت بود که پس از یکسال و چند ماه خوانندگان چون خواهشهایشان را در مجله فردوسی ندیدند آن را رها کردند و تیراژ فردوسی به علت جو آن روز مملکت پایین آمد و ما به ناچار مجله را تعطیل کردیم. من لازم می‌دانم که یک نکته را هم اضافه کنم که مطالب دوران سردبیری دکتر عنایت بسیار خوب بود و در سطح بالایی قرار داشت و از حق نباید گذشت. اما جامعه آن روز دنبال چیزهای دیگری بود که در مجله نمی‌دید.

پس از یک تعطیل شش ماهه، گویا هفته‌نامه فردوسی را منتشر کردید.

بله، به آقای ناصر نیرمحمدی پیشنهاد کردم که به جای مجله فردوسی، روزنامه هفتگی فردوسی را انتشار دهیم و ایشان پذیرفت و ما یک نشریه ۸ صفحه‌ای انتشار دادیم که خیلی موفق شد.

اگر هفته‌نامه موفق بود چرا انتشارش را متوقف کردید و مجدداً مجله فردوسی منتشر شد؟

آقای نیرمحمدی به عنوان وابسته فرهنگی عازم هند شد و دکتر عنایت به مجله آمد و با من

صحبت کرد و ما توافق کردیم که با مطالب متنوع مجدداً مجلهٔ فردوسی را منتشر کنیم. دکتر عنایت در دورهٔ دوم سردبیریش در فردوسی - که دو سال طول کشید - موفق بود و اشتباهات گذشته را تکرار نکرد.

پس چرا این دوره هم به سر آمد و دکتر عنایت از فردوسی رفت؟

دکتر عنایت شغلی در سازمان برنامه گرفت و چندی بعد مجله هنری و ادبی نگین را منتشر کرد و دیگر نمی‌توانست با فردوسی همکاری کند و من بعد از دکتر عنایت به سراغ عباس پهلوان رفتم و او سردبیر فردوسی شد.

چطور با آقای عباس پهلوان آشنا شدید؟

عباس پهلوان را از روی نوشته‌هایش می‌شناختم. یک روز با دکتر علی بهزادی دربارهٔ جانشین دکتر عنایت صحبت می‌کردم، فریدون خادم هم آنجا حضور داشت و گفت «عباس پهلوان برای سردبیری فردوسی مناسب است» و او را به من معرفی کرد و الحق هم که معرفی خادم خیلی درست بود و او واجد همهٔ شرایط بود.

۱۸۹

ولی آقای عباس پهلوان جریان سردبیری خود را این گونه در مجلهٔ ایران نامه (سال ۱۶، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان ۱۳۷۷، صفحه ۳۹۲) نوشته است که من برای شما بخشهایی از آن را می‌خوانم:

«در دفتر مدیر عامل فروشگاه فردوسی، جهانبانویی از وضع مجله نالید. گفت: دنیال یک سردبیر هستم ولی هیچ کدام از روزنامه‌نگارها زیر بار نمی‌روند یا باب فردوسی نیست... ناگهان فریدون خادم مرا نشان مدیر فردوسی داد و گفت: بفرما این یک سردبیر دست به نقد... پشت بندش دست مرا کشید طرف در اتاق، تازه داد و بیداد دکتر عاقلی بلند شد: چرا همکار ما رو قر می‌زنی... خادم غش غش می‌خندید... و بدین ترتیب مدیر مجلهٔ فردوسی سردبیر خودش را در فروشگاه فردوسی، پیدا کرده بود البته نه به عنوان یک کالا.»

آقای پهلوان درست نوشته است. فریدون خادم در دفتر دکتر بهزادی به من پیشنهاد داد که «پهلوان برای سردبیری فردوسی شایسته است» و قرار گذاشت که در دفتر دکتر عاقلی در فروشگاه فردوسی همدیگر را ببینیم و آنجا بود که به آقای پهلوان پیشنهاد سردبیری فردوسی را دادم.

مدیر همیشه مدیر، جهانبا نویی عزیز، سردسال بی پراستخار و مثل روزی. سال خوبی مانده و بدی بای زودگذر. سال بی درد و تسکین. سال بی خدازاری مطبوع، بیخ زدن استخار، سال بی خشم و هباید بی چون حساب روی آب و تفاهم های مانده. سال بی بغض و غصه و قسه. سال بی که استکان جای داغ قند پهلویمان را به همدیگر تعارف می کردیم. سالهای در کنار نسل جوان پرشوری که فرزندان تو و رفقای خوب من بودند. هر روز زندگی را به غروبی، کوک می زدیم که فردای آن را نماندیم.

مدیر و همیشه مدیر، جهانبا نویی عزیز، مرد سالهای پرافتخار و مثل زدن. سال خوبی های مانده و بدی های زودگذر. سالهای درد و تسکین. سالهای حساب روی آب و تفاهم های مانده. سالهای بغض و غصه و قسه. سالهایی که استکان جای داغ قند پهلویمان را به همدیگر تعارف می کردیم. سالهای در کنار نسل جوان پرشوری که فرزندان تو و رفقای خوب من بودند. هر روز زندگی را به غروبی، کوک می زدیم که فردای آن را نمی دانستیم.

سالهایی که باروری نهالستانی که با هم کاشتیم شاهد بودیم که جنگل می شد. آه! جنگل. مدیر یادت می آید چه خاطره ناخوشایندی از جنگل داشتیم! سالهایی که آنقدر درخت بود که تشنگی جنگل را نمی دیدیم. سالهایی که نبض های ما با ماشین چاپ می زد و زندگی را در رگهایمان احساس می کردیم و دلهره ها چون نارنجک لابلائی حروف سربی، پنهان بود. بگذار با بوسه ای صمیمانه و از سر قدرشناسی و مهر، غم اشک گوشه چشمانت را بگیرم. هر دو یتیمی را با تمام وجودمان حس و درک کردیم و دوباره آن را با فقدان «فردوسی» مرور می کنیم. هر که را عزیز و شایسته می دانی بوسه ای نثارش می کنم و صد البته یار و یاور زندگی تو، و دوست خوب همه ما همسر گرامی ات.

دوستدار - ع پ ۲۶ فروردین ۱۳۸۰

درباره دوران سردبیری آقای پهلوان توضیح بیشتری بدهید؟

آقای عباس پهلوان که به فردوسی آمد، فردوسی یک مجله کم تیراژ بود. این حرف به آن معنا نیست که دکتر عنایت کوتاهی کرده باشد. دکتر عنایت تمام کوشش خود را به کار بُرد. اما شرایط زمانی، محیط و سلیقه‌ها متفاوت بود. پهلوان سبک فردوسی را تغییر داد و مطالبش را در عین حال که سنگین بود، متنوع کرد و این سبب شد که فردوسی از رکود خارج شود و شکل واقعی خود را نشان دهد.

کمی به همکارانتان در مجله فردوسی اشاره کنید و به مناسبت «فرهنگ مردم» یادی از انجوی شیرازی بفرمایید.

انجوی یکی از پایه‌های مجله فردوسی بود. از چهره‌های خوب نویسندگی که در هیچ کجا به جز فردوسی نمی‌نوشت. او با خانواده صادق هدایت درگیری داشت و مطالبش را هیچ کجا جرأت نمی‌کرد که چاپ کند. ولی ما در فردوسی آن را چاپ کردیم. دوره خیلی خوبی از کار در آمد و من به تازگی آن را زیراکس کردم و برای چاپ به آقای باقرزاده نشر توس دادم. تحت عنوان «گفت و گوی انجوی شیرازی با سرلشکر هدایت». او ستونی به نام «گذری و نظری» داشت و مطالب آن را بسیاری از نویسنده‌ها تأیید می‌کردند. البته عده‌ای مخالف هم داشت. «فرهنگ مردم» در زمان هویدا تشکیل شد و انجوی رئیس آن بود ولی چون با سیاست زدگان سازگار نبود، پس از چندی کار را رها کرد و خانه‌نشین شد. خوشحالم که امروز یادی از او می‌کنم. انجوی شیرازی از چهره‌هایی بود که زندگی بر او بسیار سخت می‌گذشت.

شما به عنوان مدیر مسؤول روابطتان با سردبیران فردوسی چگونه بود؟ با اینکه اختلاف نظر میان افراد طبیعی است، آیا اختلافی وجود داشت؟

گاهی بله اختلافاتی به وجود می‌آمد. مثلاً در ماجرای سیاهکل، دکتر رضا براهنی مطلبی نوشت که بسیار تند بود. من گفتم: این مطلب به مصلحت نیست و همه را می‌گیرند و مجله را هم تعطیل می‌کنند. براهنی به پهلوان گفته بود: «پس تو سردبیری یا جهان‌بانی و چرا او اعمال سلیقه می‌کند؟» پهلوان هم جواب داده بود که «مجله مال اوست و من فقط سردبیرم».

آیا اینطور توافق کرده بودید که اگر سردبیر زورشن به نویسنده نرسید به شما رجوع کند؟

خیر، براهنی شروع کرد. من روی نوشته‌های او حساس بودم و مطالب او را باید می‌دیدم.

یکی از معایب فردوسی را منازعات نویسندگان آن می‌دانند. نظر شما چیست؟
عباس پهلوان این جنگها را شروع می‌کرد، برای برخورد افکار، برای اینکه تیراژ بالا برود و خواننده زیاد شود. موج نویی هم که در فردوسی بر پا شد در زمان عباس پهلوان بود، که از برخورد آراء و افکار جوانان این موج برخاست. براهنی، نوری علاء، نادرپور همگی به هم حمله می‌کردند و پهلوان هم استقبال می‌کرد و من هم این برخوردها را دوست داشتم. چون هم این برخوردها به نتیجه می‌رسید و هم اینکه تیراژ بالا می‌رفت.

به موجب سندی، سرتیپ بختیار، فرماندار نظامی تهران در ۲۲ آذر ۱۳۳۳ نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت نوشته که: «بازگشت به نامه مورخ ۲۰ آذر ۳۳، مدیر مجله فردوسی احضار و تذکرات لازم به نامبرده داده شد و مشارالیه متعهد گردید که در درج اخبار دقت و بررسی بیشتری نماید» درباره این احضار بگویید.

روزی ما عکس چه گوارا را روی جلد با طراحی کاریکاتوریست مجله آقای دولو چاپ کردیم. سرهنگ کیانی از فرمانداری نظامی مرا احضار کرد و به من گفت که «تیمسار بختیار گفته باید عکس روی جلد عوض شود». گفتم: قربان مجله فردوسی چنین موقعیتی ندارد که هر وقت خواستید مطلب را سیاه کنیم و یا عکس روی جلد را عوض کنیم. مردم می‌فهمند، سرهنگ کیانی گفت: «من نمی‌دانم شما به دفتر ستاد و اتاق تیمسار بختیار مراجعه کنید و یک نسخه هم مجله را برایش ببرید». من هم رفتم توی اتاق او و دیدم هفت تیرش روی میز است. گفتم: تیمسار خدا شاهد است که خسته شده‌ام و می‌خواهم خوردم را آتش بزنم. بختیار، سرهنگ کیانی را صدا زد و گفت: «جهانبانویی را به آن گوشه حیاط ببرید و رویش نفت بریزید و هر وقت خواست کبریت را بزنید». گفتم: ای بابا آخه چه کنیم و بختیار گفت: «خود سانسور باشید».

در آن موقع قبل از چاپ مجله را می‌دیدند؟
نه خیر، بلکه مجرمعلی خان را می‌نشانند آنجا و او مأمور بود که گارسه‌ها را تکان دهد و ما بعد از ماجرای چه گوارا دیگر خود سانسور شده بودیم.

روی جلد‌های فردوسی غالباً مونتاژ است، طراح جلد مجله چه کسی بود؟
مجله فردوسی با طراحی روی جلد محسن دولو منتشر می‌شد.

فکر را شما می‌دادید یا سردبیر؟

سردبیر سوژه عکس‌ها را می‌داد و من نزد دولو می‌بردم و محسن دولو اعمال سلیقه می‌کرد.

روابط مالی شما با سردبیر و نویسندگان مجله چگونه بود؟

ما هفتگی روزهای سه‌شنبه پرداخت داشتیم. یعنی یکشنبه‌ها مجله منتشر می‌شد و سه‌شنبه پول اعضا پرداخت می‌گردید و صفحه‌ای با نویسنده‌ها حساب می‌شد. لیست نویسنده‌ها را سردبیر تهیه می‌کرد و نویسنده‌ها هم در قبال دریافت پول رسید می‌دادند.

یک خاطره شیرین تعریف کنید.

می‌خواهم از شادروان اسد منصور خبرنگار پرتلاش مجله فردوسی که در محاکمه طولانی دکتر محمد مصدق نخست وزیر زندانی کودتا چندین ماه از اول صبح تا آخر شب در جلسات دادگاه از آغاز تا خاتمه و محکومیت دکتر محمد مصدق خبرنگار جلسات دادگاه را برای درج در مجله فردوسی در اختیار ما قرار می‌داد یاد کنم. من در یکی از سه‌شنبه‌ها که روز پرداخت حق التحریر نویسندگان مجله فردوسی بود به متصدی پرداخت پول گفتم در لیست نویسندگان جلوی نام اسد منصور رقمی ننویس تا هر چه که او مایل بود پرداخت کنید چون هزینه رفت و آمد به دادگاه و مخارج دیگر او اضافه بر تحریر است، یادم است در همان روز پرداخت لیست، اسد منصور به اتاق آمد و گفت: «مدیر از لطف تو متشکرم. من این وظیفه خبرنگاری را به خاطر وطنم و هدفم می‌کنم و اضافه بر آنچه که سردبیر لیست تهیه می‌کند قبول نمی‌نمایم». اسد منصور از من خواست که اضافه پرداختی او را برای پیشبرد کار مجله فردوسی هزینه کنم، با این که این رقم ناچیزی بود ولی به حدی در افکارم اثر گذاشت که هیچ وقت خاطره او را فراموش نمی‌کنم. روانش شاد.

آقای جهانیانویسی خاطره‌ای دیگر تعریف کنید.

سپهبد قرنی رئیس رکن ۲ ستاد ارتش بود. من و صفی‌پور و بهزادی به دفتر او رفتیم. زمانی که از طرف خبرگزاری تاس دعوت شده بودیم تا یک سفر به مدت ۵ هفته به اتحاد شوروی داشته باشیم. قرنی هم مقداری اسکناس روسی به ما داد. در ایران که ما به جز دلار و احياناً پوند انگلیس با پول دیگری مثل روبل و حتی مارک و فرانک ارتباطی نداشتیم. بنابراین وقتی قرنی اسکناس‌ها را در جیبمان گذاشت، متوجه نشدیم که چه پولی است. وقتی به شوروی رفتیم، مترجمی داشتیم که فارسی را از ما بهتر حرف می‌زد. من به او گفتم که من مقداری اسکناس آورده‌ام و امکان دارد که با هم برویم خرید و چیزهایی تهیه کنیم؟ پولها را که نشان دادم، یکهو جا خورد و گفت: «این اسکناسها را از کجا آورده‌ای. این‌ها ممکن است هم سبب اعدام تو شود و هم من!» دکتر بهزادی در این مورد با مترجم برخوردی کرد و در هر حال ما پولها را پاره کردیم و



● هیات مطبوعاتی ایران در ایبری تاشکند. ایستاده از راست: احمد هاشمی سردبیر روزنامه اتحاد ملی - دکتر مصطفی الموتی مدیر روزنامه
صبح امروز - نعمت‌الله جهانیاپور مدیر مجله فردوسی - فری‌پور مدیر روزنامه صدای مردم - ناصر خدایار - لطف‌الله ترقی مدیر مجله
ترقی-جعفر صاعدی از روزنامه اطلاعات - دکتر علی بهزادی مدیر مجله سپید و سیاه نشسته: از راست به چپ: اسماعیل راتین - بهرام
یوشهری پور سردبیر روزنامه طلوع

ریختیم دور و انعکاس این خبر حتی به سفیر ایران در شوروی که انصاری نامی بود هم رسید و او فردای آن روز نفری ۱۰۰ روبل به اعضای هیأت داد.

درباره این سفر هیأت مطبوعاتی اگر ممکن است توضیح بیشتری بدهید.

مهمترین مسأله ملاقات هیأت ما به صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی (بولگارین) بود این دیدار را مسعود انصاری سفیر ایران ترتیب داده بود. در کاخ کرملین مراسمی بسیار باشکوه با حضور خروشچف دبیرکل حزب کمونیست، مالنکف نخست وزیر وقت شوروی و علی اف مترجم برگزار شد. در هیأت ما هم آقای بوشهری پور روسی را خوب حرف می زد و به عنوان مترجم در آخرین لحظات در فرودگاه مهرآباد به ما پیوست.

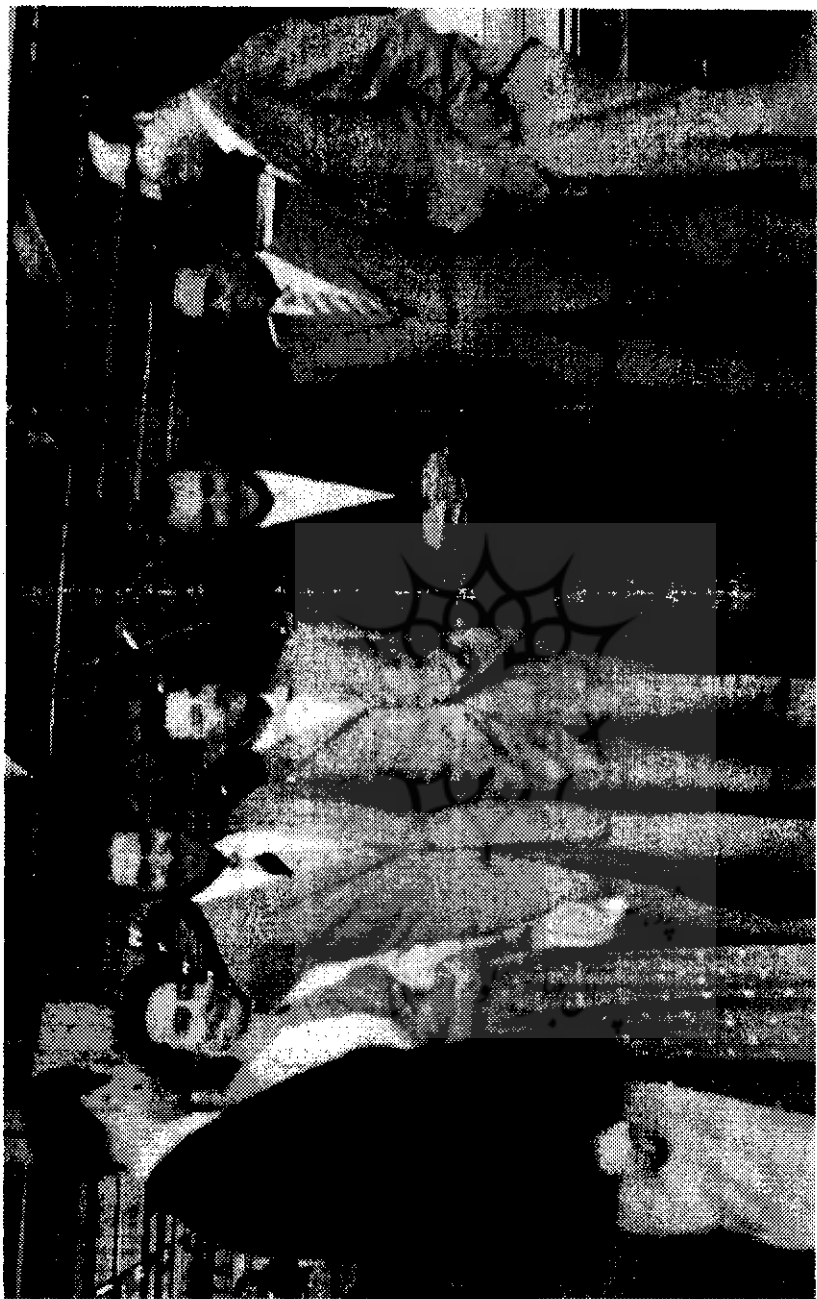
بولگارین در سخنانش گفت: «چون شما پیام بر نظریات کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هستید به شما می گویم که امپریالیسم بین المللی هر دو ما (ایران و شوروی) را در تنگنا گذاشته و روابطمان را تیره کرده است. آقای انصاری هم به عنوان سفیر ایران می داند که ما قصد تجاوز به ایران را نداریم، بنابراین پیام ما را به ملت ایران برسانید که روابط با ایران آب در هاون کوبیدن است». این جلسه یکی از تلاشهای مهم مملکت ما بعد از واقعه آذربایجان بود. که ایران هم در آن حق بسزایی داشت و شوروی خاک ایران را ترک نمی کرد. بنابراین، چنین ملاقاتی یعنی برداشتن دیوار آهنی بین ایران و روسیه بسیار مؤثر بود. من معتقدم که در واقعه پیشه‌وری آمریکا نقش بسزایی در ترک نیروهای شوروی داشت.

خبرگزاری تاس هم ما را با نام و نشان به شوروی دعوت کرده بود. بعد از این گفت و گو از کاخ کرملین خارج شدیم و به سیرک مسکو رفتیم. در آنجا یکی از توده‌ای‌ها با دختری آمد جلو و گفت: «شما روزنامه نویسه‌های ایرانی هستید؟» گفتم: بله. گفت: «شیر و خورشیدتان که تبدیل به موش شده است» و من بی اختیار سیلی به صورت او زدم. به همین دلیل جلسه‌ای در ساعت ۱۲ شب، بعد از شام، در وزارت امور خارجه تشکیل شد و پاولوف معاون وقت وزارت خارجه شوروی از برخورد این مرد جوان غیرمسئول ابراز تأسف کرد و گفت: «پس از فرمایشات بولگارین نباید این تصادف رخ می داد». در ضمن ریاست گروه با مرحوم لطف‌الله ترقی بود.

در سال ۵۳ چه کسی به شما تلفن زد و گفت فردوسی تعطیل شد؟
عطاءالله تدین.

در فاصله مرداد ۱۳۵۳ تا مهر ۱۳۵۷ که فردوسی منتشر نمی شد. شما چه می کردید؟
در آن فاصله که همه ما مرعوب بودیم من در خانه می نشستم. اتفاقاً یک روز حدود ساعت

● با هیات مطبوعاتی ایران در پاریس



۱۰ صبح زنگ در رازدند و دیدم مرد شیک پوش و تروتمیز و جوانی آمد و گفت: «چند دقیقه‌ای با شما کار دارم».

در آن دوران هنوز مردم به هم اعتماد می‌کردند. در را باز کردم و وارد شد و گفت: «من از ساواک آمده‌ام و یک خبرنگار لهستانی آمده که با شما روزنامه‌نگاران مصاحبه کند، من به بقیه هم گفته‌ام که این مصاحبه به صلاح نیست و نکنید، شما هم گوش کنید». من هم گفتم: بسیار خوب مصاحبه نمی‌کنم و او رفت.

چه طور شد که در سال ۵۷ دوباره به فکر انتشار مجدد فردوسی افتادید؟
اصلاً فکر انتشار در بین نبود. مرحوم دکتر عاملی تهرانی ما را احضار کرد و گفت: «دوباره مجله را منتشر کنید».

از مجوز سال ۱۳۵۷ فردوسی بگویید.

وزارت اطلاعات و جهانگردی در تاریخ ۵۷/۷/۲ نامه‌ای به شماره ۲۲/۹۰۵۰ برای من به این شرح فرستاد:

«آقای نعمت‌الله جهانبانیوی

بازگشت به نامه مورخ ۱۳۵۷/۶/۲۰، کمیسیون مطبوعات در جلسه روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۶/۲۱ امتیاز مجله فردوسی را با ترتیب انتشار هفتگی و روش اجتماعی و سیاسی برای تهران به نام جناب عالی مورد تصویب قرار داد. بنابراین چاپ و انتشار آن با رعایت کلیه مقررات بلامانع است.

کریم کریمپور

مدیرکل مطبوعات داخلی».

برای انتشار دوره دوم فردوسی از کجا شروع کردید؟

ما در دفتر چاپخانه مازیار (مازگرافیک سابق) بودیم و هیچ دفتری نداشتیم. در آن چاپخانه اعلام کردیم که فردوسی دفتر ندارد و اگر کسی دفتری را در اختیار دارد که بتواند آن را به ما اجاره بدهد، اعلام کند. مهندس باباخانی زنگ زد و گفت: «یکی از طبقات ساختمانم را، ماهی ۳۵ هزار تومان به شما اجاره می‌دهم». ۶ ماهی آنجا بودیم که من اعلام کردم قصد تعطیلی فردوسی را دارم. عباس پهلوان سردبیر فردوسی اصرار داشت که مجله را تعطیل نکنیم. گفتم: به موجب ماده ۹۰ قانون اساسی که گفته وزراء، وکلاء، نخست وزیر و... نمی‌توانند صاحب نشریه باشند، مجله

فردوسی هم محکوم به تعطیلی خواهد شد. اجاره بهای دفتر هم هر ماه اضافه می شد و بنابراین فردوسی را تعطیل کردیم.

مجله فردوسی در دوره اول چند شماره منتشر شد؟

از تیر ماه ۱۳۲۸ که انتشار مجله فردوسی شروع شد تا مرداد ۱۳۵۳ که دوره اول فعالیتش به پایان رسید مجموعاً ۱۱۸۱ شماره انتشار یافت.

چرا مجله فردوسی شماره ۷۳ ندارد؟

درست می گویند. در بهمن سال ۱۳۲۹ این اشتباه روی داد و ما به جای این که بعد از شماره ۷۲ بنویسیم شماره ۷۳ نوشتم شماره ۷۴ و این شماره گذاری ادامه پیدا کرد.

از شماره های دوره دوم فردوسی بگویند.

در دوره دوم فردوسی از ۱۷ مهر ۱۳۵۷ تا ۲۶ تیر ۱۳۵۸ در مجموع ۳۶ شماره انتشار یافت.

از فردوسی ماهانه سخنی به میان نیامد.

متشکرم که یادآوری کردید. فردوسی ماهانه از اردیبهشت ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۴۶ مجموعاً ۶ شماره منتشر شد.

از بازداشت ها هم سخنی به میان نیامد. مثل بازداشت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

بله، روزی محرملی خان و چند سرباز به خانه ام که آن روزها در خیابان انتظام السلطنه منشعب از خیابان امیریه بود، آمدند و مرا به بازداشتگاه فرمانداری نظامی در محل شهربانی کل منتقل کردند و پس از چند هفته آزاد شدم.

در پایان این گفت و گو، مایلیم جمع بندی شما را از حیات مجله فردوسی بدانم.

من و همکارانم با خون دل فردوسی را بارور کردیم. فردوسی سعی داشت در یک راه درست و صواب حرکت کند. من هیچ گاه اجازه ندادم فردوسی از راه خود منحرف شود. اصولاً افرادی مانند آقایان دکتر عسکری، دکتر عنایت، نیرمحمدی و پهلوان به خاطر سبک فردوسی حاضر شدند با این مجله همکاری کنند. من خودم به فردوسی نظارت کامل داشتم. فردوسی تحویل دهنده دو سوم شاعران و نویسندگان در دوره خودش بود. من به سردبیرانم اختیار تام داده بودم و

اگر فردوسی توفیقی پیدا کرد مرهون سلیقه، نواندیشی و نوجویی آنهاست. بارها مورد حمله قرار گرفتیم که «شعر نو را رها کنید» اما ما نمی‌خواستیم این گروه که همواره بر تعدادشان افزوده می‌شد بدون تربیون بمانند. از نوحی تا پهلوان همه سعی در ارتقای مجله داشتند. آنها آزاد بودند و من گاهی تذکراتی می‌دادم. اما سعی داشتم در کار سردبیران دخالت نکنم. چون معتقد بوده و هستم که دخالت مدیر در کار سردبیر به ذوق و سلیقه او لطمه می‌زند. من با خوانندگان مجله تماس داشتم و پیام‌های آنها را کتبی و تلفنی پاسخ می‌دادم. من برحسب اتفاق به کار مطبوعاتی روی آوردم اما در خلال کار هدفدار شدم و روی هدفم پای فشردم و ایستادگی کردم. در این سنین کهولت فردوسی را که ورق می‌زنم افتخار می‌کنم و از کرده خود پشیمان نیستم و راضی‌ام.



انتشارات جدید سازمان اسناد ملی ایران

- اسناد سازمانهای پیشاهنگی ایران در دوره رضاشاه
- اسناد اتحادیه‌های کارگری (۱۳۲۱ - ۱۳۳۲) ۲۵۰۰ تومان
- گزیده‌ای از اسناد حزب توده ایران
- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان ۳۰۰۰ تومان
- زرتشتیان ایران به روایت اسناد (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) ۳۵۰۰ تومان
- نامه‌های امیرکبیر ۲۵۰۰ تومان ● اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران جلد ۴
- ایران در بحران ۲۲۰۰ تومان ● رسالات مشروطه ۷۵۰ تومان
- نایب‌ان کاشان ۲۵۰۰ تومان ● دو سفرنامه نیما ۹۰۰ تومان
- نامه‌های ملک شعراء بهار ۱۱۰۰ تومان ● نسخ خطی ۷۰۰ تومان
- اسناد باستانشناسی ۲۰۰۰ تومان

فروشگاه سازمان واقع در میدان ولیعصر - خیابان کریم خان زند - خیابان به آفرین، پلاک ۶۶.

تلفن: ۶۴۹۱۹۴۶